

نظریه حد

از دیدگاه فارابی

بهجت واحدی، استادیار گروه دین و فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم

چکیده

میسور نیست، لکن انسان معرفتی اولی و غیراکتسابی به وجوب وجودش دارد و توسط آن، شناخت سایر صفاتش امکانپذیر است.

فارابی از دو منظر منطق و فلسفه به بیان هستی و چیستی حد پرداخته و جنبه معرفت‌شناسانه آنرا با دقت مورد سنجش قرار داده است. او در کنار لفظ حد الفاظ دیگری چون رسم، قول شارح، خاصه و تعریف را نیز بکار برده است که هر یک، بار چند معنا را بر دوش میکشند و در عین حال همگی دال بر ادراک تصویری اکتسابیند. او معانی مختلف حد، اقسام، مراتب و اجزایش و نحوه اشتراک برخی حدود با برهان را بیان مینماید.

کلیدواژگان

حد حقیقی

حد

اکتساب حد

حد غیر حقیقی

حدناپذیری

حدپذیری

پیشگفتار

سپاس و ستایش، یکتا آگاه بخشاینده‌ی راست که توان آگاهی بر میناگریهای آفرینش خویش به فرزندان آدم (ع) عطا فرمود و درود بر تمامی پیام‌آوران که هم خویش را مصروف راهنمایی بشریت برای نیل به سرچشمه آگاهی گردانیده‌اند، بخصوص خاتم ایشان محمد مصطفی (ع) و ائمه هدی، از آغاز خلقت تا قیام مهدی (عج).

تعریف از جمله مباحثی است که همواره مورد عنایت پژوهشگران واقع شده است و در تمامی دورانها بصورت بحثی زنده مطرح بوده و اکنون نیز بطور گسترده توجه دانشمندان را بخود معطوف میکند. این امر بلحاظ نقش مهمی است که تعریف در

درباره اکتساب حد، فارابی شیوه ابداعی خویش را ارائه میدهد و سپس سه شیوه بجامانده از قدما را ذکر نموده و نقد میکند. فارابی معتقد است حدی که با رویکرد روح انسانی به عالم خلق حاصل شود حقایق ممکنات را مرتسم نمیسازد و صورتی مشتمل بر ذاتیات شیء و دال بر ماهیت آن نمیباشد بلکه معرفتی است که تنها نمایانگر صفات و عوارض اشیاء است؛ زیرا مبنای آن ادراکات حسی است. چنانچه روح با عقل نظری جلا داده شود و روی به عالم امر کند، به فیض الهی، معقولات در آن منتقش شده و حدود حقیقی اشیاء مکشوف میگردد. او درباره ذات احدیت مکرر و صریح بیان میدارد که حدی برای حق تعالی که وجود محض است متصور نیست و لذا وصول به حقیقتش بهیچوجه

تحقیقات و پژوهشها ایفا مینماید و هیچ علمی بینای از آن نیست، لکن تبیین مفهوم آن، تدوین قوانین حاکم بر تعاریف، سنجش و ارزشگذاری هر یک، کارایی آنها در تک تک علوم بعنوان ابزاری دقیق و بالاخره بیان شیوه‌های اکتساب تعریف، برعهده منطقیون میباشد؛ بهمین لحاظ مبحث تعریف یکی از دو رکن اساسی منطق محسوب میگردد. هستی و چیستی حد و جنبه معرفتشناسانه آن در فلسفه مورد تحقیق قرار میگیرد، لذا حکما و منطقیون از دیرباز سعی و اهتمام وافر در جهت حل مشکلات و مسائل مربوط به آن نموده‌اند و آنچه از خامه ایشان تراوش شده در کتب مستور است. اما با وجود اینکه میتوان ادعان نمود هیچ کتاب منطقی و فلسفی بی بدون مبحث تعریف نیست، مسائل مربوط به آن نه تنها کاملاً حل نگشته، بلکه در هر روزگاری مسائل تازه‌یی در این زمینه مطرح میگردد که پژوهش جدیدی را میطلبد. اواخر قرن سوم هجری در کاروان حکما مردی مسلمان با استعدادی وافق و ذوقی کافی ظهور کرد که با شوق تام و سعی تمام، در پیشبرد منطق و حکمت از جمله مبحث تعریف نقش ارزنده‌یی ایفا نمود و حاصل افکار بدیع و ارزنده خویش را برای آیندگان بارمغان گذاشت. او ابونصر فارابی است که بحق سرآمد منطقیون و حکمای مسلمان بوده و بهمین لحاظ «معلم ثانی» و «مؤسس فلسفه اسلامی» لقب گرفته است.^۱ این مقاله بررسی کوچکی از نگرش فارابی بر تعریف و مباحث مربوط به آن است.

در آغاز ذکر این نکته بنظر ضروری میرسد که منطقیون مسلمان در این مبحث چند لفظ بکار برده‌اند: «قول شارح»، «تعریف»، «حد»، «رسم» و «خاصه» که هر یک از آنها بار چند معنی را بدوش میکشند و در مقایسه با یکدیگر گاه متداخل، گاه

■ فارابی

در برخی رسائلش

متذکر معانی حد شده است،

لکن در دو کتاب برهان و

شرح عبارت ارسطو

آن را بتفصیل بیان میفرماید

... ♦ ...
متباین و گاه متساویند. این مقاله برای احتراز از ورود در ورطه مغالطه، متذکر هر یک از آنها، همراه با معنی یا معانی نگارش یافته از خامه فارابی میشود. البته با توجه به اینکه در اکثر مواضع لفظ «حد» بکار رفته و الفاظ دیگر در کنار آن گاه بندرت مذکور است، در این نوشتار هم بهمین روش عمل میگردد.

بکار بردن این الفاظ باین لحاظ است که همگی دال بر عملی ذهنیند که موجب نحوه‌یی از شناسایی امر مجهول شده و نقشی از مجهول را در ذهن مرتسم میسازد. این عمل ذهنی ذو مراتب است و توسط آن درجات متفاوتی از شناخت حصولی تصویری به ظهور میرسند و در عالیترین درجه بر ماهیت و حد و نفاد شیء دلالت میکند.

فارابی بطور صریح و آشکار بیان میدارد که حد و تعریف جزء تصورند. برای نمونه در عیون المسائل، علم را به تصور مطلق و تصور همراه تصدیق منقسم میگرداند و سپس هر یک را دو قسم میکند: تصدیق و تصویری که در ادراکشان نیازمند به تصدیق یا تصور مقدم بر خود هستند، و تصدیق و تصویری که چنین

۱. نعمه، عبدالله، فلاسفه شیعی، ترجمه سید جعفر غضبان، تبریز، کتابفروشی ایران، ۱۳۴۷، ص ۵۲۴.

نیازی ندارند بلکه مرکوز در ذهنند.^۲

وی همچنین در آغاز کتاب برهان، معارف را به تصور و تصدیق و هریک را به تام و ناقص تقسیم نموده و سپس در فصل سوم آن میگوید؛ ناقصترین تصورات، یا الفاظ مفرد و یا الفاظ جانشین مفرد، دال بر شینند و اکمل آنها الفاظ مرکبی است که بیانگر تمام امور مختص بذات شینند.^۳

فارابی در برخی رسائلش متذکر معانی حد شده است، لکن در دو کتاب برهان و شرح عبارت ارسطو آن را بتفصیل بیان میفرماید؛ زیرا که اولی (برهان) جایگاه اصلی مبحث حد بوده و در واقع کتاب برهان و حد بحساب می آید و دومی (عبارت) اگرچه درباره تصدیق و قول جازم از لحاظ صورت (نه از لحاظ ماده) است، اما بلحاظ مشارکتی که حد با برخی امور مورد بحث در این کتاب دارد و همین امر موجب برخی لغزشها از صواب میگردد، بوجه تمایز و مشخصات حد با امور مشارک آن بطور صحیح میپردازد.

شرح و تحدید حد و الفاظ مرتبط

الف) آنچه ذات شیء را بطور مفصل توسط امور اقدم از آن میشناساند.

ب) آنچه با کمک نحوه‌ی از تعریف، موجب شناسایی امری میشود که اسم آنرا شناسانده و در این مورد گویی اسمی دیگر در ردیف اسم اول است.

ج) محمولی که حمل بر معنایی میشود که اسم بر آن معنی دلالت میکند.

د) حد نوع: محمول مرکب از جنس و فصل یا جنس و دو فصل یا بیش از یک جنس و دو فصل، بشرط اینکه در حمل با نوع مساوی باشد، مانند تحدید انسان به «حیوان ناطق» یا «حیوان ناطق مائت».

ه) رسم نوع: محمولی مرکب از جنس و خاصه یا جنس و عرض یا مرکب از دو یا چند عرض، بشرط اینکه در حمل مساوی با نوع باشد، مانند ترسیم انسان به «حیوان توانا بر تجارت» یا «حیوان خندان». در موارد «د» و «ه» حد و رسم در سه امر با هم مشترکند؛ اولاً هر دو اسمی را شرح میکنند، ثانیاً هر دو در حمل با نوع مورد نظر مساویند، ثالثاً هر دو موجب تمیز آن نوع از سایر امور میشوند. تفاوت آندو هم در اینست که رسم بر خلاف حد، بر ذات و جوهر شیء و اموری که قوام شیء به آنهاست، دلالت نمیکند.^۴ (و خاصه: محمولاتی که فقط مرکب از اعراضند و با نوع مساوی هستند.^۵)

فارابی در کتاب فصول، حد و رسم را در الفاظ مرکب به ترکیب تقیدی که شارح معنی اسمی هستند میشناساند، با این تفاوت که اولی مرکب از مقومات معنی و دومی مرکب از احوال معنی یا اشیاء مقوم

۲. فارابی، ابونصر، حکمت الهی خاص و عام، به همت مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۱، ۳۴۱. اینکه فارابی تصور مطلق و تصور همراه تصدیق را بیان فرموده بلحاظ آنست که علم مقسم تصور و تصدیق، علم حصولی یعنی «صورتی از شیء در نزد عالم» است. منظور از تصور مطلق، معانی مفرد یا معانی مرکب غیر جازم و علوه حصولی بدون اذعان به نسبت است.

۳. همو، المنطقیات، تصحیح محمد دانش پزوه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۶۶؛ ۲۹۳؛ ۳۱۷؛ ۳۲۹.

۴. همو، الفاظ المستعمله، ترجمه حسن منکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۷۷، ص ۸۳.

۵. همو، المنطقیات، ج ۱، ص ۴۳۲.

۶. فارابی در ایساغوجی میفرماید: «گرچه ارسطو در کتاب جدل، رسوم را خواص نامیده است لکن لفظ خاصه در این قسمت به دو معنی بکار برده میشود، یکی محمول مفردی که خارج از شیء بوده و مختص به آنست، دیگری محمولات مرکبی که خارج از ذات شینند و در حمل بطور مجموع مساوی با آنند. منطقیون متأخر اولی را خاصه مفرده و دومی را خاصه مرکبه نامیده‌اند.» (المنطقیات، ج ۱، ص ۴۰ - ۳۸).

■ حد در

قضیه حملیه موجهه،

در صورتیکه محدود موضوع

قضیه باشد، شایسته است که

در جایگاه محمول قرار گیرد

اما هیچگاه در موضع

موضوع واقع

نمیگردد.

معنی است.^۲

فارابی در کتاب ایساغوجی با همین مضامین حد و رسم را معنی نموده، جز اینکه فرموده امور دوگونه هستند: برخی دارای اسمند و برخی اسم ندارند. در مورد اول حد، ماهیت و معنایی را که دارای اسم است، بطور ملخص و مفصل توسط اموری که قوام شیء به آنهاست، میشناساند، در حالیکه اسم ماهیت و معنی شیء را بطور مجمل و غیرمفصل و ملخص میشناساند. بنابراین هر دو (اسم و حد) در دلالت بر شیء یکسانند و امری که دارای اسم و رسم است همانند قسم اول در دلالت یکسان است، با این تفاوت که رسم شیء را از سایر امور متمایز میگرداند اما نه توسط امور مقوم شیء. اموری که اسمی ندارند، حد یا رسمشان در مکان اسم آنها واقع میشود.^۸ ایشان در کتاب جدل میفرماید؛ حد قولی است که بر معانی در بردارنده اوصاف مقوم ذات و وجود شیء دلالت میکند.

تعریف شیء با اسم دیگری که اعراف از اسم اول باشد، تحدید نیست لکن جانشین تحدید است؛ زیرا هر دو بر یک امر به وحدت عددی دلالت دارند. گاهی یک نوع، رسوم و خاصه‌های بسیاری دارد اما هر نوع فقط یک حد دارد.

خاصه بر دو گونه است: حقیقی و غیرحقیقی. خاصه غیرحقیقی محمولی است که فقط برای یک نوع باشد، اما نه برای همه افرادش. مانند «جوانی» و «خوبرویی» برای انسان. خاصه حقیقی محمولی است که بر ماهیت شیء دلالت نمیکند ولی برای تمام افراد موضوع به تنهایی و دائماً یافت میشود. لذا در حمل با موضوعش منعکس و متساوی است و آنرا از همه امرو متمایز میکند. این خاصه گاهی لفظ مفرد و گاهی لفظ مرکب (قول) است.^۹

فارابی در کتاب مسائل متفرقه میفرماید؛ برای تعریف مجهول نیاز به دو امر است و ممکن نیست مجهول با کمتر یا بیشتر از دو امر معلوم شناخته شود؛ زیرا امر سوم یا اضافه است و بدون آن هم مجهول شناخته میگردد یا آنکه لازم یکی از دو امر معلوم است که در اینصورت امر سوم با معلوم دیگر که ملزوم آن نیست مجهول را تعریف مینماید و به ملزوم آن نیازی نیست. تعریف با یک امر، چیزی جز تبیین شیء با خودش نیست که محال بودنش واضح است.^{۱۰}

فارابی حدود را همانند استدلال از لحاظ مبادی و مواد آن به دو قسم حقیقی و غیرحقیقی تقسیم مینماید:

۱. حد حقیقی یا یقینی: حدی که از امور یقینی تشکیل شده است. این حد برآمده از صنعت برهان است و ماهیت شیء را توسط اموری که قوام ماهیت به آنهاست، بطور مفصل و ملخص میشناساند.

۲. حد غیرحقیقی: حد بحسب صنایع چهارگانه

۷. همان، ص ۲۷.

۸. همان، ص ۴۰.

۹. همان، ص ۴۳۲.

۱۰. همو، التعليقات، حیدرآباد دکن، مطبعة دائرة المعارف

العثمانية، ۱۳۴۶ ق، ص ۱۷.

دیگر است و انواع آن عبارتند از:

حدود جدلی: حدودی که مؤلف از مشهوراتند.
حدود خطابی: حدودی مؤلف از اموری که بطور ابتدائی و سطحی حاصل میگردند.
حدود شعری: حدودی که از امور متخیل تألیف میگردند.

حدود مغالطی: حدودی مؤلف از اموری که توهم میشود تصوری را اعطاء میکنند، حال آنکه حقیقتاً اینگونه نیستند.^{۱۱}

ویژگیهای حد حقیقی:

الف) هر حد حقیقی «قول» یعنی لفظ مرکب است نه لفظ مفرد.^{۱۲}

ب) بین اجزاء آن ترکیب تقیدی حاصل است، یعنی یک جزء قید جزء دیگر واقع میشود.

ج) حد هیچگاه قول جازم نیست و ترکیب اجزاء آن هرگز شکل ترکیب اقوال جازمه بخود نمیگیرد، لکن مجموع اجزاء حد شایسته است که بعنوان یک جزء قول جازم واقع شود.^{۱۳} توضیح این ویژگی در چند بند ذکر میشود:

۱. حد در قضیه حملیه مجبیه، در صورتیکه محدود موضوع قضیه باشد، شایسته است که در جایگاه محمول قرار گیرد اما هیچگاه در موضع موضوع واقع نمیگردد. مثال: هر انسانی «حیوان ناطق» است.

۲. حد برخلاف محدود که گاهی مرکب و دارای اجزاء است و گاهی بسیط و بدون جزء، هیچگاه محمول منفرد نیست بلکه همواره مجموعه‌یی از اجزاء است که بطور صریح ذکر میشوند و بر محدود حمل میگردند. این امر باین لحاظ است که توسط حد، مجهولیت محدود معلوم میگردد و ماهیت معنی

متجوهر دو جزء است، یکی جنس و دیگری فصل که جنس در برابر ماده و فصل در برابر صورت است و لذا معرفت به هر دو جزء لازم است و حتی در مورد محدودات بسیط که مرکب از ماده و صورت نیستند و جنس و فصل حقیقی ندارند، عقل قائم مقام جنس و قائم مقام فصل را اختراع نموده و از ترکیب آندو با یکدیگر حد را به وجود می آورد.

بهر حال در هر حدی تصریح به هر دو جزء لازم است و معرفت و ذکر یکی از آندو، ما را از معرفت و ذکر دیگری بینناز نمیسازد؛ مثلاً در تعریف انسان ذکر حیوان و ناطق هر دو ضروری است، برخلاف نظر کسانی که گمان میکنند با ذکر فصل از ذکر جنس بینناز میشویم و برای اثبات مدعای خود میگویند؛ همانطور که در تحدید محدود، با ذکر جنس محدود از فصل جنس محدود بینناز میشویم، با ذکر فصل محدود هم از ذکر جنس محدود بینناز میگردیم؛ زیرا وقتی فصل محدود، محمول بر محدود شود ضرورتاً لازم می آید که تنها برای جنس آن حاصل گردد و لذا ذکر آن اضافه است و نیازی نیست که فصل به آن مشروط گردد. مثلاً در تحدید انسان، همانطور که با ذکر حیوان از ذکر حساس بینناز میشویم، با ذکر ناطق هم از ذکر حیوان بینناز میگردیم، زیرا وقتی ناطق محمول بر انسان شود روشن است که ناطق تنها برای حیوان حاصل میگردد و لذا ذکر حیوان زاید است.

۱۱. همو، المنطقیات، ج ۱، ص ۳۰۱؛ ج ۳، ص ۳۴۰.

۱۲. قول، لفظ مرکبی است که بر تمامی معنی دلالت میکند و

جزء آن بذاته و نه بانعروض بر جزء آن معنی دلالت میکند.

۱۳. قضیه و قول جازم، یعنی قولی که در آن حکم به چیزی بر

چیزی شود و از امری در امری خبر داده شود. مانند: زید رونده

است. عمر میرود و هر انسانی حیوان است. (همان، ص ۱۱۶)

منطقیرن خبر را محمول و مخبر عنه را موضوع مینامند.

■ حد وقتی محمول واقع میشود که محدودش معین و مشخص باشد و چنانچه لفظ مشترکی بعنوان موضوع قضیه باشد، تا وقتیکه مقید به قیدی یا شرطی نشود که از اشتراک لفظی خارج گردد، نمیتواند مورد پرسش «ما هو؟» (آن چیست؟) واقع شود، تا پاسخش عنوان حد باشد و بر آن حمل گردد.

آنچه که حدش بر آن دلالت میکند.

در صنف اول، خود لفظ آشکارا نشانگر تقابل و محالیت مشروط شدن یکی به دیگری است. اما در صنف دوم، از خود لفظ مقابلش تبیین نمیگردد، لکن اگر حدش درست دانسته شود تقابل آندو روشن میگردد. مثلاً اگر گفته شود «زید انسان است»، «زید میت است» و هردو صادق باشند، چنانچه آندو را به یکدیگر مشروط کرده و گفته شود «زید انسان میت است»، لفظ انسان نشانگر تقابلش با میت نیست. لکن اگر حد انسان (حیوان ناطق) دانسته شود و چون حیوان بدون هیچ قید و شرطی دال بر حیات است، معلوم میگردد که آنچه حیوان بر آن صادق باشد، میت بر آن صادق نیست.

۵. اجزاء حدود یا تامند یا ناقص. اجزاء تام محمولاتی هستند که بطور انفرادی بر محدود قابل حملند و اجزاء ناقص اجزاء محمولات تامند و ممکن است بر موضوع (محدود) حمل نگردند. مثلاً دایره تحدید شده به «شکلی محاط به قطعه‌یی واحد که در داخل آن نقطه‌ایست که تمام خطوط مستقیم از آن نقطه تا محیط به یک اندازه است». «قطعه واحد» که جزء فصل است قابل حمل بر دایره نیست ولی «محاط به قطعه واحد» فصل و قابل حمل است.

۱۴. فارابی، المنطقیات، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۶.

۱۵. همان، ص ۱۵۹.

فارابی معتقد است این گروه در استدلالشان دچار مغالطه شده‌اند، زیرا بین فصل محدود و فصل جنس محدود خلط نموده‌اند و حکم یکی را به دیگری سرایت داده‌اند. توضیح آنکه ذکر فصل جنس محدود بهمراه ذکر جنس محدود زاید است؛ زیرا فصل آن یکی از اجزاء حد آنست و با ذکر کل نیازی به ذکر اجزاء نیست؛ برخلاف جنس محدود که جزء حد فصل محدود نیست، گرچه آن فصل تنها برای آن جنس حاصل شود، تا با ذکر فصل محدود از ذکر جنس محدود بینباز گردیم. مثلاً در تحدید انسان به حیوان ناطق، با ذکر حیوان از ذکر حساس بینباز میگردیم، زیرا حساس داخل در مفهوم حیوان است و حیوان مجمل «جاندار حساس» است، ولی با ذکر ناطق از ذکر حیوان بینباز نمیگردیم، زیرا حیوان داخل در مفهوم ناطق نیست.^{۱۴}

۳. حد وقتی محمول واقع میشود که محدودش معین و مشخص باشد و چنانچه لفظ مشترکی بعنوان موضوع قضیه باشد، تا وقتیکه مقید به قیدی یا شرطی نشود که از اشتراک لفظی خارج گردد، نمیتواند مورد پرسش «ما هو؟» (آن چیست؟) واقع شود، تا پاسخش عنوان حد باشد و بر آن حمل گردد؛ مثلاً لفظ «عین» در زبان عربی ماهیت حدی ندارد مگر آنکه مشخص گردد.^{۱۵}

۴. محمولاتی که بعنوان حد واقع میشوند اسماء مترادف نیستند. بلکه از اسماء متباین غیرمقابلند که یکی مشروط به دیگری میگردد. با این تذکر که منظور از متقابلان اموریند که یا خود متناقضند و یا تناقض لازمه آنها است، مانند ضدها و عدم ملکه، لذا متضایفان را در برنمیگیرند. اینگونه متقابلان دو صنف هستند، یکی متقابل با آنچه که اسمش بر آن دلالت میکند، مانند زوج و فرد، و دیگری متقابل با

■ اجزاء حدود حقیقی هیچگاه دارای الفاظ مکرر نیستند مگر آنکه معنای جدیدی حاصل گردد، زیرا تکرار یا موجب کذب است یا هذیان و بیهوده‌گویی. مثلاً چنانچه در تحدید انسان گفته شود «حیوان جاندار ناطق». جاندار بیهوده‌گویی است؛ زیرا حیوان ضرورتاً جاندار است.

میگردد. چنانچه از آن کل بیش از یک معنی حاصل شود و واحد بالعرض باشد، تعریف، شبیه حد و رسم است، مانند تعریف انسان به «سفید راه‌رونده» که اگرچه سفید مقید و مشروط به راه‌رونده شده، لکن از آندو یک معنی حاصل نمیگردد و یک لفظ جانشین آندو نمیگردد؛ زیرا آنها واحد بالعرضند، برخلاف تعریف انسان به «زنده دو پای انس گیرنده» که از مجموع آنها یک معنی حاصل میگردد و واحد بالذاتند.^{۱۸}

۸. اجزاء حدود حقیقی هیچگاه دارای الفاظ مکرر

نیستند مگر آنکه معنای جدیدی حاصل گردد، زیرا تکرار یا موجب کذب است یا هذیان و بیهوده‌گویی. مثلاً چنانچه در تحدید انسان گفته شود «حیوان جاندار ناطق». جاندار بیهوده‌گویی است؛ زیرا حیوان ضرورتاً جاندار است.^{۱۹}

۹. حمل حد بر محدود حمل بالذات است نه حمل بالعرض، باین معنی که وجود آنها برای موضوع ضروری است. مثلاً چنانچه درباره انسان گفته شود «انسان طیب سفید است»، حمل این دو امر بر انسان بالعرض و غیر ضروری است؛ زیرا هیچیک دال بر ذات انسان نیستند، گرچه طب صنعتی است که جز برای ناطق محصل نیست ولی جزء ضروری ماهیت انسان محسوب نمیشود.

۱۰. بالاخره واجب است که حد برای امر موجود باشد زیرا فصل آنرا تحقق میبخشد و مقوم وجودش است. اگر آن امر موجود نباشد، معرفش «قول شارح» است و چنانچه وجود مشروح توسط برهان اثبات

همچنین اجزاء تام یک محدود، قابل حمل بر یکدیگر هم هستند و لذا ممکن است هم وجود هر یک از اجزاء برای اجزاء دیگر و هم وجود یکایک اجزاء برای محدود مبرهن گردد.^{۱۶}

۶. حمل هر یک از اجزاء تام و حمل مجموع آنها بر محدود همواره باید صادق باشد؛ زیرا گاهی برخی امور بطور انفرادی بر موضوعی صادقند ولی مجموعاً صادق نیستند. مثلاً درباره شخصی که در پزشکی حاذق و در مهندسی غیرحاذق است، سه قضیه «فلانی پزشک است»، «فلانی پزشک حاذق است» و «فلانی مهندس است» صادق است اما «فلانی مهندس حاذق است» صادق نیست، همچنین گاهی حمل برخی امور گرچه بطور مجموع صادق است اما فقط در برهه‌یی از زمان صادق است، نه همیشه. مثلاً اگر گفته شود «هومر موجود و شاعر است» حمل این مجموع در زمان حیات او صادق بوده ولی اکنون صادق نیست.^{۱۲}

۷. از مجموعه محمولاتی که بصورت یک کل در حد اخذ میگردند، تنها یک معنی حاصل میشود و این کل در دلالت هم قوه یک اسم و واحد بالذات است و از حمل آنها بر محدود فقط یک ایجاب حاصل

۱۶. همان، ج. ۱، ص ۲۹۳.

۱۷. همان، ص ۱۶۴.

۱۸. همان، ج. ۲، ص ۱۵۷-۱۵۹.

۱۹. همان، ص ۱۶۷.

گردد شرح اللفظ (شرح الاسم) آن تبدیل به حدش می‌گردد.^{۲۰}

مراتب حد حقیقی

فارابی حدود حقیقی را بحسب مقایسه اجزاء آنها با محدوداتشان رتبه‌گذاری نموده است. بنظر او اجزاء حد یا اقدم از محدود یا متأخر از آن هستند. اجزاء اقدم برخی داخل در ماهیت شیء و برخی خارج از آن هستند، امور متأخر هم یا ضروریند یا غیرضروری و لذا حدود در درجات مختلف واقع میشوند:

الف) عالیترین حد، حد حقیقی مطلق است و آن حدی است متشکل از امور اقدم از محدود که هم وجود شیء بالذات وابسته به آنهاست و هم داخل در ماهیت شیء هستند.

ب) حدودی که گرچه متشکل از امور اقدم از محدودند و وجود شیء بالذات وابسته به آنهاست ولی خارج از محدود هستند و بلحاظ آنکه امور خارج از شیء سه صنفند (غایات شیء، فاعلهای شیء و موضوع شیء) اینگونه حدود هم سه‌گونه میشوند. مثلاً در تحدید نفس به «استکمال جسم طبیعی آلی که از آن ادراک و افعال پیرو آن صادر می‌گردد» جسم طبیعی آلی امری است که محدود در آنست و بقیه غایات آن هستند. همچنین در حد دیوار به «جسمی ساخته بنا برای حمل سقف» حمل سقف غایت و بقیه فاعلهای آن هستند.

ج) حدود متأخره متشکل از امور ضروری (رسوم): اینگونه حدود در یک مرتبه واقع نمیشوند، زیرا قرب و بعد ضروریات محدود متفاوت است. از اینرو اینگونه حدود را میتوان در سه مرتبه قرار داد:

تعریف تام: اکمل این حدود، حدهای مشتمل بر ضروریات اقرب محدودهایی است که اقدم از آنها

یافت نمیشود.

تعریف نزدیک به تام: حدهای مشتمل بر ضروریات اقرب محدودهایی که امکان دارد شیء اقدم از آنها یافت گردد.

تعریف انقص: حدی متشکل از ضروریات ابعاد است.

از اینگونه حدود امکان انتقال به حدود متشکل از امور اقدم وجود دارد؛ زیرا امور متأخر از شیء میتوانند بعنوان دلیل امور متقدم واقع شوند. البته سرعت این انتقال بحسب قرب و بعد امور ضروری متغیر است.

د) شناسایی بوسیله امور متأخر غیرضروری: این شناسایی توسط اموری است که تنها نشانگر دورنمایی از شیء هستند و به دیدن اشیاء محسوس با چشم از مسافت دور تشبیه شده‌اند و انتقال از آنها به امور اقدم، جز بسختی و یا بالعرض ممکن نیست.^{۲۱}

فارابی همچنین بشیوه ارسطوئیان حدود را بحسب اشتراک و عدم اشتراک اجزائشان با اجزاء برهان دو قسم نموده است: قسم اول، حدودی که با برهان اشتراکی ندارند. قسم دوم، حدودی که اجزائشان با اجزاء برهان مشارکنند.^{۲۲} قسم اخیر حدود

۲۰. فارابی، عیون المسائل، حیدرآباد، دایرة المعارف العثمانیه، ۱۳۴۶ ق، ص ۱۱؛ همو، المنطقیات، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۴۰؛ ج ۳، ص ۳۸۰.

۲۱. همو، عیون المسائل، ص ۲۱؛ المنطقیات، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۹؛ ج ۳، ص ۳۳۷.

۲۲. منظور از اجزاء برهان حد اصغر، حد اکبر و حد اوسط است که با جنس و فصل که اجزاء حد هستند، میتوانند مشترک باشند. فارابی در اینباره میفرماید: «بر اجزاء حد تامه، گاه لفظ مرکب گاه لفظ مفرد و گاه قول دلالت میکند و این اجزاء یا قابل حمل بر یکدیگرند یا قابل حمل نیستند، در صورت اول برهان مشترک با حد حملی و در صورت دوم شرطی می‌گردد.» (فارابی، المنطقیات، ج ۱، ص ۲۹۵؛ ج ۳، ص ۳۳۴).

■ فارابی همچنین بشیوه ارسطوئیان حدود را بحسب اشتراک و عدم اشتراک اجزائشان با اجزاء برهان دو قسم نموده است: قسم اول، حدودی که با برهان اشتراکی ندارند. قسم دوم، حدودی که اجزائشان با اجزاء برهان مشارکنند. قسم اخیر حدود تامه هستند که اجزائشان لفظ مرکب بوده و خود بر دو گونه هستند.



تامه هستند که اجزائشان لفظ مرکب بوده و خود بر دو گونه هستند: ۱- حدودی که هیچیک از اجزائشان منفرداً نمیتوانند حد محدود واقع شوند. ۲- حدودی که هر یک از اجزائشان منفرداً میتوانند حد محدود واقع شوند. این حدود سه گونه میباشند.

(الف) حد نتیجه برهان: حدی که فقط جزء متأخر در آن مذکور است و این جزء بوسیله جزء متقدم برهن میگردد.

(ب) حد مبدأ برهان: حدی که فقط جزء متقدم در آن مذکور است.

(ج) حد اکمل: حدی که جزء متقدم و متأخر هر دو در آن مذکورند. این حد با برهان هیچ تفاوتی ندارد مگر در ترتیب اجزاء، بطوریکه هرچه در برهان متقدم است در حد متأخر و هرچه در برهان متأخر است در حد متقدم میگردد. مثلاً اگر درباره «رعد» گفته شود: «صورتی از ابر»، این شرح اللفظ (شرح الاسم) رعد است. حال اگر برهان زیر بر وجود رعد آورده شود:

در ابر هوای متحرک است.

در هر هوای متحرکی صوت است.

پس در ابر صوت است.

با بهره‌گیری از آن میتوان حد اکمل (حد حقیقی)

رعد را با الفاظ زیر آورد:

رعد: صوتی در ابر است بلحاظ حرکت هوا در آن.

این حد با برهان هیچ تفاوتی ندارد جز اینکه «صوت» در نتیجه برهان متأخر از هوای متحرک است ولی در حد متقدم بر آن است.

جنس و فصل

ضرورت تبیین جنس و فصل که اجزاء تشکیل دهنده هرحد و بلکه هر قول شارحی هستند، بر هیچ عالم منطقی پوشیده نیست. فارابی در رسائل توطئه، مدخل و برخی دیگر مطابق عامه منطقیون به ترسیم و تقسیم و ترتیب ایندو جزء میپردازد و در مبحث حد به تبیین دقیقتر آنها مبادرت میورزد.^{۲۳} او در کتابهای توطئه و مدخل میفرماید: «اهل صناعت منطق، صفات را محمولات و موصوفات را موضوعات مینامند.»^{۲۴}

محمولات دو گونه هستند: بسیط و مرکب. براولی لفظ مفرد و بر دومی لفظ مرکب دلالت میکند. محمولات بسیط و مرکب یا کلیند یا شخصی. محمولات کلی دو یا چند امر، متشابه دارند، ولی با محمولات شخصی هیچ امری عیناً متشابه نیست. محمولات کلی بسیط پنج‌گونه هستند: جنس، نوع، فصل، خاصه، عرض.^{۲۵}

جنس و نوع: دو محمول بسیطی که شایستگی پاسخ به «ماهو» را درباره امری که دیده یا حس کرده

۲۳. فارابی میفرماید: مردم در قدیم و جدید عادت کرده‌اند که بگویند حدود مؤلف از اجناس و فصول هستند. برای دقت نظر در گفتار ایشان و تبیین اصناف اجناس و فصول، کتاب حد جایگاه شایسته‌ی است.

۲۴. همان، ج ۱، ص ۱۵-۱۶.

۲۵. بهمین لحاظ ایساغوجی که مدخل ابواب منطق است مشتمل بر کلیات خمس می‌باشد.

باشیم، دارند، با این تفاوت که محمول اعم «جنس» و محمول اخص «نوع» است.

فصل: محمول بسیطی که شایستگی پاسخ به ای ذاتی را دارد.

جنس و فصل هر دو موجب شناسایی ذات و جوهر نوع هستند، البته یکی با امر مشارک و دیگری با امر مختص.^{۲۶}

خاصه: کلی مفردیست ویژه یک نوع برای تمام افرادش و همیشه موجب شناسائی و تمایز غیرذاتی نوع میشود.

عرض: کلی مفرد برای جنس یا نوع که یا اعم یا اخص از آنان باشد، بدون اینکه موجب شناسائی ذاتی آنها شود. عرض گاهی موجب امتیاز نوع از برخی امور میگردد.^{۲۷}

فارابی در مبحث حد میفرماید؛ آنچه که عنوان جنس به خود میگیرد، دو گونه است:

۱. امری که الفاظ کاملاً مشکک و یا مشترک، مانند واحد، موجود، شیء، کمال، قوه، نسبت و شبیه آنها، بر آن دلالت میکنند.

۲. امری که الفاظ مشکک بر آن دلالت نمیکنند، مانند حیوان که این نیز دو گونه است:

۱-۲. امری که فقط بطور عام تخییل میگردد، بدون آنکه بر جز مقدم شیء دلالت کند.

۲-۲. امری که هم بطور عام تخییل میگردد و هم بر جزء مقدم شیء دلالت میکند.

گونه اخیر، جنس علی الاطلاق است و اسم جنس برای آن شایسته است ولی دو گونه دیگر اصلاً جنس نیستند یا بنحو دیگری جنس نامیده میشوند. آنچه بعنوان فصل بکار می‌رود، دو صنف است:

الف) فصولی که بر امر خارج از محدود، دلالت میکنند.^{۲۸} این صنف نیز دوگونه است: گونه اول،

حد امری هستند که بمنزله صورت شیء بوده و بجای اسم صورت بکار می‌روند. کاربرد آنها هنگامی است که یا برای آن صورت اسمی نباشد یا تصور صورت مشکل و یا غیرممکن باشد. مانند آنکه در تحدید «نخل» گفته شود: «درختی که میوه آن خرما است.» در اینجا درخت جنس نخل است و خرما خارج از نخل و تنها بر فعل خاص آن دلالت میکند. این فصول بلحاظ آنکه افعال خاص از صورت خاص شیء صادر میگردند، غایات صورت محسوب میشوند و توسط آنها حادث میگردند. در مثال مذکور چون صورت خاص نخل اسمی ندارد، حدش بجای اسمش بکار رفته است. درباره اموری که تصور صوریشان مشکل یا غیرممکن است، هم بهمین گونه عمل میشود. گونه دوم، فصولی هستند دال بر غایات یا فاعلها و یا آنچه که محدود در آنست، مانند تحدید «اله» به «کسی که عالم را به حرکت در می‌آورد.»

ب) فصولی که بر امر خارج از ذات (محدود) دلالت نمیکنند، مثل ناطق که فصل انسان است. اینگونه فصول شایسته مبدأ برهان هستند.

همچنین فارابی از قول فرفور یوس میگوید او اعراض مفارق ممیز را فصول عام، اعراض غیرمفارق ممیز را فصول خاص و ممیز ذاتی را فصل علی الاطلاق نامیده است.^{۲۹}

اكتساب حد

یکی از مباحث مهم در کتاب حد شیوه‌های بدست آوردن و راههای وصول به حد است. بهمین منظور

۲۶. برای توضیح بیشتر به المدخل و مقولات عشر به المنطقیات فارابی رجوع شود.

۲۷. همان، ص ۳۲.

۲۸. منظور خارج از ماهیت و ذات محدود است.

۲۹. فارابی، المنطقیات، ج ۱، ص ۳۷ و ۲۹۴-۲۹۶.

گروهی از منطقیون بخشی از کتاب حد را به این امر اختصاص داده‌اند. فارابی در اینبار به بیان سه شیوه ارائه‌شده از طرف قدمای منطق و ذکر فواید و نقایص هر یک، به‌مراه شیوه ابداعی خویش، می‌پردازد. او می‌فرماید؛ از طرف قدما سه طریق برای وصول به حد ارائه شده است:

الف) طریق برهان: این راه را «کسانقراطیس»^{۳۰} (خنوکرات) ارائه نموده است.^{۳۱} نظر کسانقراطیس بر اینست که حد هر شیئی مطلقاً توسط برهان اثبات و اکتساب می‌شود. این روش گرچه روش ناپسندی نیست ولی در تمام حدود نافع نیست. توضیح آنکه برای اثبات حد بودن چیزی برای امر دیگر توسط برهان، نیاز به «اوسطی» است که حد آن چیز باشد و چون اوسط سبب و مقدم بر آن چیز است لذا حد برهانی شده، حد چیزی است که آن چیز، حد دیگری اقدم از حد برهانی شده دارد (که همان اوسط است) و اگر آن حد دوم هم جز بوسیله برهان معلوم نگردد، برای آن چیز باید حد سوم باشد تا اوسط برهان دوم قرار گیرد و چنانچه آنهم جز بوسیله برهان دیگری معلوم نگردد، این سیر ادامه می‌یابد و منتهی به هیچ چیز معلومی نمی‌شود. در نتیجه لازم می‌آید که یا اقدم حدود شیء بدون برهان شناخته شود و یا هیچگاه حد شیئی برای شیئی بدست نیاید. نادرستی حالت دوم بالضرورة موجب صدق حالت اول است.

با توجه به این استدلال معلوم می‌گردد که طریق برهان فقط در مواردی مفید است که شیء دارای چند حد در درجات مختلف بوده و حدود متأخر قابل استنتاج از حد اقدم باشند، مانند «هر انسانی حیوان ناطق مایت است. هر حیوان ناطق مایت راه رونده دو پا است. پس هر انسانی راه رونده دو پا است.» در این مثال چون حد بودن اوسط برای اصغر و حد بودن

■ نظر کسانقراطیس بر اینست که حد هر شیئی مطلقاً توسط برهان اثبات و اکتساب می‌شود. این روش گرچه روش ناپسندی نیست ولی در تمام حدود نافع نیست. توضیح آنکه برای اثبات حد بودن چیزی برای امر دیگر توسط برهان، نیاز به «اوسطی» است که حد آن چیز باشد و چون اوسط سبب و مقدم بر آن چیز است لذا حد برهانی شده، حد چیزی است که آن چیز، حد دیگری اقدم از حد برهانی شده دارد.

اکبر برای اوسط معلوم است، همچنین اکبر حد متأخر و اوسط حد متقدم است، استنتاج مفید می‌باشد؛ اما بسیاری از محدودات یا یک حد دارند یا دارای حدودی در یک مرتبه بدون تقدم و تأخر بر یکدیگر هستند که درباره آنها برهان مفید نیست.

ب) اخذ حد از طریق تقسیم: این روش منسوب به افلاطون است. در روش تقسیم نخستین گام برای تحدید اشیاء، آگاهی بر اجناس شیء است و گام دوم تشخیص قرب و بعد اجناس شیء. برای آگاهی به این امر باید هر جنس به دو فصل متقابل تقسیم شود، چنانچه شیء مورد نظر تحت یکی از دو متقابل باشد، با جمع نمودن جنس و آن فصل با هم و مقایسه مجموع با شیء مورد نظر، در صورتی که اجتماع جنس و فصل مساوی با شیء باشد، حد شیء بدست می‌آید، اگر اعم از شیء باشد و اسمی مفرد داشته باشد، دوباره آنرا مقسم دو فصل متقابل دیگر

۳۰. Xenocrate شاگرد مشهور افلاطون.

۳۱. فارابی درباره اکتساب حد از طریق برهان بیشتر از این توضیح نداده است، ولی این مطلب در برخی کتب مانند شفاء (برهان، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۵۴، ص ۲۰۹-۲۱۴) بطور مفصل بیان شده است.

قرار داده و مانند پیش عمل می‌گردد. این تقسیمها آنقدر ادامه مییابد تا از ائتلاف تمامی آنها مجموعه‌یی مساوی با امر مورد نظر حاصل گردد.

نقص این روش بسیار آشکار است، زیرا پیش از مبادرت به تقسیم آگاهی بر مجهولات زیر لازم است: محدود تحت کدام جنس است؟ فصول ذاتی قاسم جنس کدامند؟ آیا مجتمع از جنس و یکی از دو فصل متقابل، محمول بر محدودند؟ آیا آن مجتمع مساوی با محدود است، یا اعم از آنست؟ حال آنکه تقسیم پاسخگوی هیچیک از این مجهولات نیست. از طرف دیگر، چنانچه در تحدید اشیاء تنها به طریق تقسیم اکتفاء شود، این نتیجه حاصل می‌گردد که حمل اشیائی که بطور انفرادی بر موضوعی صادق و غیراضافی باشند، بطور مجموع و کل نیز صادق و غیراضافی است، در حالیکه این حکم موارد نقص دارد زیرا چه بسا اموری که بطور انفرادی صادق و غیراضافی هستند ولی مجموعاً یا غیرصادقند یا صادق اضافی هستند.^{۳۲}

فارابی برای تقسیم دو گونه فایده ذکر نموده است: یکی بطور مطلق است و آن تمیز اشیائی است که بطور مجمل تصور شده‌اند و یا تمیز اشیائی که توسط امور مختص به خود تصور نشده‌اند و ذهن تنها جنس آنها را می‌شناسد ولی نمیتواند آنها را بطور مجزا از یکدیگر تشخیص دهد. فایده دیگر غیر مطلق است و آن نیکوسازی نظام اجزاء حد است؛ زیرا بوسیله تقسیم میتوان به منظومه‌یی متوالی و مرتب، متشکل از جنس در مرتبه مقدم و فصول قاسمه واقع در موضع معین در قول دست یافت.

ج) اخذ حد بطریق ترکیب: این راه توسط ارسطو ارائه گردیده است. در این روش برای اکتساب حد نوع اخیر، اشخاص تحت نوع لحاظ می‌گردند، سپس

تمام محمولاتی که بر آنها از طریق ماهو حمل میشوند، اخذ شده و اجناس بعد از تمیز از غیراجناس، با یکدیگر مقایسه میشوند تا اعم و اخص آنها مشخص گردد، سپس باقی محمولات با جنس اخص در نظر گرفته میشود. هر محمولی که اعم یا مساوی با آن جنس باشد - هر چند از طریق ماهو بر اشخاص آن نوع محمول باشد - گردآوری شده تا در نهایت جنس اخص نوع با تمام محمولات اخص جنس بگونه‌یی جمع گردند که مجموعه‌یی مساوی شیء مورد نظر حاصل گردد. این مجموعه حد شیء است. در روش ترکیب باید اجزاء حد بطور صحیح مرتب گردند، حتی الامکان ترتیب از اعم به اخص باشد که مطابق نظام جهان است و چنانچه بین اجزاء محدودی رابطه تساوی باشد، آن جزء که بمنزله ماده است بر آن جزء که بمنزله صورت است، متقدم گردد. اگر بین اجزاء آن رابطه عام و خاص من وجه باشد و وجود هر یک از دو جزء بوجهی به کمال و بوجهی به نقص دلالت کند، تقدم و تأخر آنها مطابق نظر تعریف‌کننده است. چنانچه وجود یک جزء بکمال و دیگری به نقص دلالت کند، بهتر است که جزء دال بر کمال، مقدم بر جزء دال بر نقص گردد. مثلاً در تحدید انسان به حی ناطق مایت، حی جنس است و ناطق و مایت عام و خاص من وجه، ولی چون ناطق دال بر کمال و مایت دال بر نقص است، ناطق مقدم بر مایت می‌گردد.

برای حصول به حد امری که در میان محمولات ماخوذه جنسی برایش نیست، باید همان محمولات را مطابق دستور بالا مرتب نموده و جنس عالی آن مقدم بر همه قرار داده شود.

تبصره: روش ترکیب را میتوان برای اکتساب حد

۳۲. فارابی، المنطقیات، ج ۲، ص ۱۶۴ - ۱۸۲.

جنس نوع اخیر و جنس جنس آن و سایر اجناس مافوق آن تا جنس الاجناس (جنس عالی) بکار برد. برای اکتساب حد جنس نوع اخیر، باید حد تمام انواعی که تحت آن جنس هستند، اخذ گردد و سپس مختصات هر یک کنار گذاشته شود، چنانچه مشترکات حد آنها قول باشد حد آن جنس بدست می آید و اگر آن جنس دارای اسم باشد، حد و اسمش در دلالت مساوی خواهد بود، اما اگر اسمی نداشته

انواع قریب به اشخاص - را آسان میسازد. (د) روش آمیزشی: این راه ارائه شده از طرف فارابی در دو مرحله طی میشود. مرحله اول شامل معرفت به تک تک اجزاء حد و معرفت به وجود یکایک آنها برای محدود است، بطوریکه وجود هر یک از اجزاء حد برای امری که تحدیدش مورد نظر است بین باشد. از آنرو که وجود امری برای امری یا بنفسه و خودبخود بین است یا توسط برهان بین میگردد و اجزاء هر

✻ فارابی برای تقسیم دو گونه فایده ذکر

نموده است: یکی بطور مطلق است و آن تمیز اشیائی است که بطور مجمل

تصور شده اند و یا تمیز اشیائی که توسط امور مختص به خود تصور نشده اند و ذهن تنها جنس آنها را می شناسد ولی نمیتواند آنها را بطور مجزا از یکدیگر تشخیص دهد. فایده دیگر غیر مطلق است و آن نیکوسازی نظام اجزاء حد است؛ زیرا بوسیله تقسیم میتوان به منظومه بی متوالی و مرتب، متشکل از جنس در مرتبه مقدم و فصول قاسمه واقع در موضع معین در قول دست یافت.

باشد، حدش بجای اسمش بکار میرود. کسب حدود سایر اجناس، تا مرتبه جنس عالی بهمین طریق انجام میگیرد.

در نقد طریق ترکیب باید گفت که این روش برای وصول به تمامی امور مورد نیاز در تحدید کافی نیست؛ زیرا ترکیب نه مفید ترتیب صحیح اجزاء حد است و نه روشنگر محمولیت اجزاء بر محدود از طریق ما هو، بلحاظ اینکه اگر منظور تحدید نوع اخیر باشد، بدون محمولاتی که برای اشخاص نوع ظاهره الوجودند و یا از طریق ما هو حمل میشوند، ترکیب حاصل نمیشود و اگر منظور تحدید جنس نوع اخیر باشد، پیش از ترکیب نیاز به شناخت محمولاتی است که خواه توسط برهان یا غیر برهان، از طریق ما هو بر نوع حمل میشوند. فایده ترکیب اینست که اخذ محمولات شیء - بخصوص محمولات اشخاص و

حدی هم دو گونه است (یا محمولاتی هستند که از طریق ما هو بر شیء حمل میگردند یا اموریند که وجود شیء بذاته - نه بالعرض - وابسته به آنهاست) پس اجزاء حد برای محدود نیز، یا خود بخود بین است که بدون نیاز به برهان معرفت به آنها حاصل میگردد یا بنفسه غیر بین است که از طریق برهان بین میگردد.

مرحله دوم تألیف اجزاء حد است. در این مرحله باید بعد از معرفت به اجزاء حد آنها را با یکدیگر بگونه بی تألیف کرد که مجموعه بی مساوی با محدود و واجد تمامی خصوصیات گفته شده در حد بدست آید. در ترتیب اجزاء حد باید توجه داشت که امور مقدم در وجود در ترتیب مؤخر و امور مؤخر در وجود در ترتیب مقدم گردند و اعم مقدم بر اخص شود.